

در سال دوم اجرای برنامه چهارم توسعه قرار داریم، شما در تدوین دو برنامه نقش داشتید، برنامه چهارم چه تفاوتی با دیگر برنامه‌ها دارد و چه میزان قابل حصول است؟

پیش از اینکه به این پاسخ بپردازم، توضیحی در مورد فرآیند تدوین برنامه‌های پنج ساله ارائه می‌کنم. تدوین برنامه‌های میان مدت از سال ۱۳۲۷ در کشور شروع شد و اینک نزدیک به ۶۰ سال از آن می‌گذرد. پنج دوره برنامه‌ریزی تا مقطع قبل از انقلاب و اینک چهار دوره برنامه‌ریزی هم در سال‌های بعد از انقلاب که به دو دوره برنامه‌های اول و دوم و برنامه‌های سوم و چهارم قابل تفکیک‌اند.

برنامه نویسی در بعد از انقلاب را هم به دو دوره تقسیم می‌کنید علت چیست؟

دلیل این تفکیک مربوط به نوع نگرش و تم اصلی برنامه‌است، ولی قبل از آن باید به این نکته اشاره کنم که در دوره طولانی سال‌های قبل از انقلاب در برنامه‌های میان مدت، محور اصلی برنامه‌ها سرمایه‌گذاری بود و به همین دلیل عنوان "برنامه‌های عمرانی" بر آن‌ها اطلاق می‌شد. اقتصاد کشور کوچک بود و دولت در آن نقش تعیین‌کننده و مهمی به لحاظ تامین زیربنای، سرمایه‌گذاری‌های صنعتی و حتی برخی از حوزه‌های کشاورزی داشت. لذا برنامه باید به تعدادی طرح و پروژه عمرانی منتهی می‌شد و این، رسالت اصلی برنامه تلقی می‌شد.

در سال‌های بعد از انقلاب و در دوران جنگ تا پایان سال ۱۳۶۷، کشور برنامه مصوب نداشت. اولین برنامه توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی از سال ۱۳۶۸ تا ۷۲ به مرحله اجرا درآمد. از آنجا که مسئولیت تهیه و تنظیم این برنامه را برعهده داشتم می‌توانم بگویم که برنامه‌های اول و دوم شباهت‌های زیادی با هم داشتند. با وجود آنکه چارچوب کلی دو برنامه با برنامه‌های قبل از انقلاب شباهت داشت و تخصیص منابع به عنوان یکی از محورهای کار تدوین برنامه تلقی می‌شد، ولی برنامه سیاست‌هایی را تجویز می‌کرد که به اصلاح ساختار در اقتصاد می‌انجامید. این موضوع در قانون برنامه اول در یک سرفصل جداگانه مطرح شد، ولی این قسمت ذیل سرفصلی قرار نداشت که در جلسه علنی مجلس به تصویب برسد. نگاه تصمیم‌گیران در آن زمان عمدتاً متوجه جداول تخصیص منابع بود. در حالیکه به اعتقاد تهیه‌کنندگان برنامه، بخش اصلی برنامه همان قسمتی بود که سیاست‌های اقتصاد کلان کشور را دچار دگرگونی می‌کرد.

در برنامه دوم هم این رویکرد ادامه داشت؟

رویکرد اصلاح ساختار در برنامه دوم تا اندازه‌ای پررنگ‌تر شد. ولی باز چارچوب‌های جداول تفکیک منابع ملاک قرار می‌گرفت. البته این برنامه‌ها به لحاظ شکل هم تا پایان برنامه دوم شبیه برنامه‌های قبل از انقلاب و الهام گرفته از بودجه‌های سالانه بودند. در سال‌های قبل از انقلاب الگوی بودجه‌های سالانه به برنامه‌های پنج ساله هم تسری یافته بود. با توجه به اینکه رویکرد برنامه‌ها عمدتاً دولتی و عمرانی و سرمایه‌گذاری بود این شکل برنامه تا اندازه زیادی با همان محتوای سازگاری داشت.

ولی اصلاح ساختار هم در آن دیده شده بود؟

قوی‌تر از برنامه اول، ولی اجرای برنامه دوم در عمل با مشکل مواجه شد. به دلیل بروز بحران بدهی‌ها در سال ۷۳ و تورم سال ۷۴ عملاً برنامه دوم کنار گذاشته شد.

برنامه سوم چه ویژگی داشت؟

برنامه سوم به لحاظ شکل و محتوای نقطه عطفی در فرآیند

برنامه‌ریزی در کشور محسوب می‌شود. در سند برنامه سوم می‌توان چارچوب قانونی تمام عیار اصلاح ساختار را مشاهده کرد. در واقع به هیچ وجه رویکرد تخصیص منابع و یا رویکرد سرمایه‌گذاری با مفهوم رایج که با محوریت دولت انجام می‌شد در آن مشاهده نمی‌شود. برنامه سوم سرفصل‌هایی را به شکل سرفصل‌های قانون برنامه ذکر کرده است که محورهای اصلاح ساختار اقتصاد هستند؛ مانند خصوصی سازی، حذف انحصارات، تامین اجتماعی و...

برنامه سوم فرم تخصیص منابع نداشت. به جای یک ماده واحده و تبصره‌های مختلف به شکل مواد قانونی مختلف درآمد. بنابراین یک چارچوب قانونی یافت که قسمت‌های مختلف آن از وزن حقوقی مساوی برخوردار بود.

آیا برنامه چهارم را هم باید در همین راستا دید؟

برنامه چهارم به لحاظ شکل همان شکل را دنبال کرد. به نظر می‌رسد که در فرآیند تدوین برنامه چهارم تدوین کنندگان برنامه رویکردشان بیشتر متوجه جهانی



دکتر مسعود نیلی از ضعف‌های برنامه نویسی کشور سخن می‌گوید

سندی بدون صاحب

انتخابات مفهوم خود را از دست می دهد. این موارد در کشور ما با یکدیگر سازگاری ندارند. اگر بگوییم این مهم نیست که چه کسی به عنوان رییس جمهور انتخاب می شود، برنامه های پنج ساله هستند و اجرا می شوند، کمی ساده انگاری است. هر تصمیم گیرنده ای که انتخاب می شود، در واقع از این حق برخوردار است که برنامه های خود را دنبال کند و در مقابل پیامدهای آنها هم مسئولیت بپذیرد. اما اگر این ساختارها قبلا به تصویب رسیده باشند و در این زمینه انعطاف هم وجود نداشته باشد کشور دچار مشکل می شود.

بر این اساس برنامه های ۵ ساله دیگری تواند کارایی داشته باشد و در واقع ائتلاف منابع است. چنین نیست؟

همین طور است. فکر می کنم اصولا تدوین برنامه های ۵ ساله در کشور ما به یک فعالیت زمان بر هزینه تبدیل شده که بازدهی خیلی زیادی ندارد. اگر یک پارادایم فکری خیلی روشن و مشخصی در کل سیاست گذاری های کشور حاکم بود، می شد تغییرات جزئی را بپذیریم، در حالیکه تغییراتی که در سیاست ها و فرایندهای انتخاباتی صورت می گیرند، دگرگونی هایی به راستی بزرگ هستند. اگر تصمیم گیرنده ای در پی ایجاد تغییرات عمده ای باشد، اگر صادقانه عمل کند باید برنامه را اصلاح نماید. در این صورت یک سال زمان از دست رفته است. تازه این در شرایطی است که تنها یک انتخابات داشته باشیم. در حالی که ما چندین انتخابات در کشور داریم. به طور مشخص انتخابات مجلس و ریاست جمهوری دو سال باهم فاصله دارند. یعنی عمر ثبات سیاست های ما دو سال است. هر فردی که رییس جمهور می شود سال اول با نشاط کاری که دارد فعالیت هایی را آغاز می کند. سپس تحولاتی در کشور رخ می دهد و بازتاب هایی در پی دارد، یعنی بر اثر تصمیم گیری ها یک عده منتفع و گروهی هم متضرر می شوند. در واقع در مواهب و منابع کشور جابه جایی صورت می گیرد. این تحولات قطعا بدون واکنش نخواهند بود. از سال دوم ریاست جمهوری فضای انتخابات مجلس بر کشور حاکم می شود که آن هم آثار خود را دارد. بزرگترین اثر این امر محافظه کاری شدید در تصمیم گیری هاست. سپس به دور بعدی انتخابات ریاست جمهوری نزدیک می شویم و این دور ادامه می یابد.

پیامد وضعیت را که توصیف کردید در موضوع انرژی، به خصوص بنزین، می بینیم.

همین طور است. یادتان باشد در مورد انرژی و بنزین

تدوین برنامه های ۵ ساله در کشور ما به یک فعالیت زمان بر هزینه تبدیل شده که بازدهی خیلی زیادی ندارد

تفاوت رویکردها کجا باید خود را نشان دهد قاعدتا در سندی است که قرار است در چارچوب آن فعالیت صورت بگیرد. حال اگر این سند بدون تغییر در محتوا باقی بماند، اما سیاستمدارانی که می خواهند آن را اجرا کنند به شکل روشنی با سیاست های متفاوتی از مردم رای گرفته باشند، در اینجا دچار تعارض می شویم که چه باید کرد. در عمل این اتفاق می افتد که آنچه در ذهن تصمیم گیران برنامه می گذرد، با آنچه که در ذهن تصمیم گیران قبل روی کاغذ نوشته شده است متفاوت باشد.

پس باید تقویم سیاسی کشور تغییر کند؟

در کشورهای دیگر احزاب بر اساس برنامه هایی که ارائه می کنند از مردم رای می گیرند، اما در کشور ما رأی گیری بر اساس ایده ها صورت می گیرد و برنامه ها جداگانه نوشته می شود؛ یعنی مستقل از فرآیند انتخابات. می توان فرض کرد هر انتخاباتی که برگزار می شود قراردادی اجتماعی بین فرد یا گروه انتخاب شده و مردم خواهد بود و مردم با آرای شان مسیر را مشخص می کنند. اگر قرار باشد تصمیم گیرنده ای در یک چارچوب بین خود و مردم روی کار بیاید اما آنچه که قرار است انجام دهد مستقل از این چارچوب باشد،

اگر بگوییم این مهم نیست که چه کسی به عنوان رییس جمهور انتخاب می شود، برنامه های پنج ساله هستند و اجرا می شوند، کمی ساده انگاری است

شدن اقتصاد، نگاه به بیرون و اعمال برخی اصلاحات، همچون اصلاح قیمت انرژی بود، که دیر زمانی است به قوت خود باقی اند.

برنامه چهارم جدای از نقایصی که به لحاظ فرایند تدوین داشت از نظر جهت گیری در امتداد جهت گیری برنامه سوم بوده است. اگر آنچه در برنامه سوم پیش بینی شده بود به اجرا در می آمد قاعدتا برنامه چهارم در سیر حرکت خود باید رویکرد جهانی می یافت. یعنی طی برنامه سوم اصلاحات ساختاری در درون اقتصاد ایجاد می شد و اقتصاد برای وارد شدن در عرصه و رقابت های بین المللی آمادگی می یافت و بعد در برنامه چهارم نگاه به بیرون و تنظیم ارتباطات فعال با اقتصاد جهانی محور قرار می گرفت. این مسیری بود که تدوین کنندگان برنامه در نظر گرفته بودند.

چه درصدی از برنامه چهارم در حال اجراست؟

می توان گفت برنامه چهارم سرنوشتی مانند برنامه دوم پیدا می کند. چون در برنامه دوم هم شرایط کشور تغییر کرد و شرایط ایجاد شده برای کشور با نظام تصمیم گیری آن خیلی سازگاری نداشت، به همین دلیل چهره های اقتصادی کشور هم متناسب با تغییر جهت گیری اقتصادی تغییر کردند. اکنون هم به نظر می رسد از زمانی که مجلس ششم در روزهای آخر برنامه چهارم را با عجله به پایان رساند و در مجلس هفتم و با تغییر دولت سندی داریم که شاید بتوان گفت که صاحبی ندارد. نه دیگر آن دولت که برنامه را تهیه کرد و وجود دارد و نه مجلسی که آن را تصویب کرد. درست است که مجلس هفتم اصلاحات مورد نظر شورای نگهبان را در قانون برنامه چهارم اعمال کرده، اما آن را فرزند خود نمی داند.

اگر قرار باشد هر دولتی که روی کار می آید برنامه دولت قبل را کنار بگذارد، یک نقض غرض است. پس وقت و سرمایه ملی چه می شود؟

باید به این واقعیت توجه داشت که فرایند تدوین برنامه های پنج ساله ما با تقویم سیاسی کشور سازگاری ندارد. این ناسازگاری در مقاطعی که فاصله زمانی بین آن ها به تدریج انباشته می شود، به شکل خیلی نابسامانی بروز می کند. شکل بارز این وضعیت برنامه چهارم است. این برنامه را دولت آقای خاتمی نوشته، مجلس ششم تصویب کرده تا مجلس هفتم و دولت آقای احمدی نژاد آن را اجرا کند. هر فردی در کشور می داند که رویکردهای سیاستمداران ما در دولت و مجلس گذشته با دولت و مجلس موجود متفاوت است. این تفاوت ها در بعضی موارد بسیار زیاد است. اینکه این



**اگر چارچوب سند
ابلاغیه ملاک عمل
قرار گیرد، بسیاری
از سیاست های کشور
باید اصلاح و
هماهنگ شود.
بنابراین سند به
نحاظ حقوقی وضعیت
را مشخص کرده است**

اما وقتی به مرز یک تصمیم برای گران کردن یک کالا می‌رسند حتی در چارچوب منطقی سیاست گذاری اقتصادی تصور می‌کنند مقابل مصرف کنندگان قرار گرفته‌اند.

در اینجا مسئله اقتصاد سیاسی خود را نشان می‌دهد. باید دید آن مصرف کننده، در قالب رایبی که داده، تا چه اندازه از این تصمیم استقبال می‌کند. طبیعتاً راضی نگه داشتن مردم بر محورهای حاکم بر اتخاذ یک تصمیم درست غلبه می‌کند.

اما درباره سؤال شما که بالاخره موضوع چه سرانجامی خواهد یافت و چه زمان قرار است تصمیمی اتخاذ شود باید بگویم که متأسفانه در عمل در طی سالیان متمادی ثابت کرده ایم تا زمانی که کشور از منابع بسیار زیاد نفت برخوردار باشد این امکان وجود دارد که برای مدت نامعلومی چنین تصمیماتی را به تعویق بیندازیم. البته به جز در مقاطعی که تصمیمات شجاعانه‌ای در کشور گرفته شد؛ مانند تصمیماتی که در مورد نرخ ارز بین سال ۶۸ تا ۷۲ در کشور اتخاذ شد. مقصودم یک سان کردن نرخ ارز است، یا قیمت بنزین که در سال ۷۸ که به میزان ۸۰ درصد افزایش یافت، در بقیه موارد شاهد محافظه کاری رفتاری تصمیم گیران بوده ایم. موقوف کردن موضوع به بررسی های مختلف و تهیه گزارش های گوناگون کارشناسی، که منکر ضرورت آن ها نیستیم، در واقع وقت گذرانی است. اگر تصمیم گیران واقعاً در صدد تصمیم گیری باشند، با در نظر گرفتن گزارش ها تصمیمات خود را آغاز می‌کنند.

اما هر بار که بحث قیمت بنزین مطرح می‌شود قیمت ها تکانی می‌خورد و اثرات آن باقی می‌ماند.

من به این موضوع اعتقاد ندارم. البته جامعه در این مورد که چه اتفاقی می‌افتد دچار التهاب و نگرانی می‌شود، اما تورم در هر کشوری براساس قواعد علمی اقتصاد تعیین می‌شود. شما مشاهده می‌کنید که وقتی قیمت این نه قلم کالا تثبیت شد تصور این بود که تورم نخواهیم داشت. در فروردین و اردیبهشت ماه هم که معمولاً قیمت ها افزایش پیدا می‌کند، تصور بر این بود که دلیل آن افزایش قیمت بنزین است. بنابراین قیمت آن هم ثابت نگاه داشته شد. اما حاصل چه بود؟ دیدیم که در این دو ماه باز هم قیمت ها افزایش یافت. چرا این اتفاق می‌افتد؟ دلیل آن هم روشن است. بیشترین رشد نقدینگی در اقتصاد ایران همیشه در اسفند ماه رخ

بیش از آنکه یک مسئله اقتصاد کلان باشد یک مسئله اقتصاد سیاسی است. حساب و کتاب مسئله اقتصاد کلان خیلی روشن است و فکر نمی‌کنم هیچ کسی در تصمیم گیری در لزوم اصلاح قیمت انرژی ابهامی داشته باشد. روزی ۴ میلیون بشکه نفت در کشور تولید و حدود نیمی از آن در داخل مصرف می‌شود. نرخ رشد مصرف انرژی در کشور ما دورقمی است یعنی از جمله معدود کشورهایی هستیم که چنین نرخ می‌داریم. حتی نرخ رشد مصرف انرژی در چین که رشد اقتصادی ۸/۵ درصدی در سال دارد ۴ درصد است. از سوی دیگر رشد سالانه مصرف بنزین در کشور ما حدود ۱۳ درصد است. به این ترتیب بدیهی است که اگر اوضاع کمافی السابق ادامه یابد در چند سال آینده با مسائل بسیاری مواجه خواهیم شد. در وهله اول، موضوع سهمیه مصوب اوپک مطرح می‌شود که می‌دانیم چندان قابل تغییر نیست و باید به توسعه کشور اختصاص یابد. این در حالی است که اگر به طور فزاینده سهم بیشتری از درآمدهای کشور برای تامین انرژی مورد نیاز اختصاص یابد درآمدها صرف ضایعات خواهد شد نه صرف تحرک اقتصادی. در مقابل با اصلاح قیمت انرژی دولت از چنان منبع مالی برخوردار می‌شود که آثار سوء و نامطلوب این تصمیم را جبران خواهد کرد. البته این نکته قابل قبول است که تصمیم گیرندگان نیز، همچون مردم، از گران شدن هیچ محصولی استقبال نمی‌کنند. همه تصمیم گیران در جهان علاقه مندند که پیام آور ارزانی و رفاه بیشتر باشند،

در دو برنامه سوم و چهارم این اتفاق افتاد. داستان تغییر قیمت فرآورده های نفتی به برنامه سوم بر می‌گردد. در لایحه دولت به مجلس، پیش بینی شده بود که قیمت حامل های انرژی در طول پنج سال بر اساس رقمی پیشنهادی تغییر کند. مجلس پنجم در زمانی برنامه را بررسی می‌کرد که کمتر از سه ماه با انتخابات مجلس فاصله داشت. در چنان فضای سیاسی، با وجود گرایش های مختلف سیاسی در میان نمایندگان، چهره های شاخص مجلس با اصلاح قیمت های انرژی موافق بودند، اما متأسفانه فضای کلی مجلس به سمتی رفت که نمایندگان محتاطانه عمل کردند و این اقدام را به تصمیم دولت در سال های بعد موکول کردند. دولت هم این امر را دنبال نکرد. در نتیجه مسأله حل نشد و عملاً از طریق برنامه چهارم به دولت بعد منتقل گردید. در واقع دولت آقای خاتمی اصلاح قیمت انرژی را در برنامه چهارم به تصویب مجلس ششم هم رساند، اما اجرای این مهم بر عهده دولت نهم قرار گرفت. در حالیکه به طور طبیعی هر تصمیم گیرنده ای باید پذیرای ریسک تصمیمات خود باشد.

با این دور تسلسل فکر می‌کنید چه زمانی و چه کسی باید در این زمینه اقدامی صورت دهد؟ چرا دولت ها از پیامدهای اصلاح قیمت انرژی به ویژه بنزین در هراسند؟
مسأله اصلاح قیمت انرژی و به طور مشخص بنزین



**از سال دوم ریاست
جمهوری فضای
انتخابات مجلس بر
کشور حاکم می‌شود که
آن هم آثار خود را
دارد. بزرگترین اثر
این امر محافظه کاری
شدید در
تصمیم گیری هاست**

می دهد و بنابراین فشار تقاضا عمدتاً از اول اسفند به بعد آغاز می شود. طبیعی است که این امر اثر خود را در فروردین و اردیبهشت بر اقتصاد می گذارد. با توجه به مقدار تاخیرهایی که در افزایش نقدینگی وجود دارد بعضی اوقات این فشار به ماه های فروردین و اردیبهشت منتقل می شود، ولی به طور معمول بین اسفند و اردیبهشت نرخ رشد نقدینگی در اقتصاد ما عدد بالایی است. مفهوم این امر آن است که به دلیل فشار تقاضایی که به وجود می آید اقتصاد به سمت یک نرخ تورم مشخص هدایت می شود. حال اگر تصمیمی در باره بنزین اخذ شود مقداری از این فشار به بنزین و حمل و نقل منتقل می گردد، اگر بحث بنزین هم در میان نباشد، افزایش قیمت را در مورد میوه و نظایر آن شاهد خواهیم بود.

اگر به هنگام تصمیم گیری برای افزایش سالانه قیمت بنزین تاریخ اجرا به جای ۱۵ فروردین، تیرماه، که کمترین تورم را داریم، تعیین می شد شاید اساساً شبهه همزمانی افزایش قیمت بنزین و افزایش سایر قیمت ها پدید نمی آمد. در حالی که همزمانی این تصور را دامن می زند که علت افزایش تورم، افزایش قیمت بنزین است.

ما اصولاً در تصمیم گیری های اقتصادی مان همواره با یک گرفتاری روبه روهستیم. یعنی زمانی که شرایط کشور خوب و مناسب و منابع در اختیار است، تصمیم های معمولاً بد اقتصادی اتخاذ می کنیم. در مقابل وقتی در فشار هستیم به ناچار به سمت تصمیمات درست حرکت می کنیم. مثال خیلی بارز این امر سال ۷۸ و افزایش ۸۰ درصدی قیمت بنزین در بدترین زمان به لحاظ درآمد نفتی کشور است. سال ۷۷ قیمت نفت به کمتر از ۱۱ دلار تنزل یافت. به دلیل فشارهای زیاد بر بودجه دولت، تصمیم گرفته شد قیمت بنزین افزایش یابد. ولی در شرایط حاضر به راحتی می توان شش تا هفت میلیارد دلار به واردات بنزین اختصاص داد، بدون اینکه بخشی صدمه ببینند. این گرفتاری نظام تصمیم گیری ما است. من به عنوان فردی که طی سالیان متمادی جریان تصمیم گیری را دنبال می کند خیلی خوش بین نیستم که با این درآمدهای بالا اصلاح قیمت ها در دستور کار قرار بگیرد.

به نظر می رسد در هزینه کردن درآمدها هم تعللی نمی شود به طوریکه اخیراً گفته شد که موجودی صندوق ذخیره ارزی منهای ۴ میلیارد دلار شده است.

نسبی مردم با کشورهای دیگر یک ضرورت قطعی است. وقتی از نرخ رشد ۸ درصد سخن گفته می شود منظور یک عدد نیست. این عدد معرفی یک پدیده است و معدودی از کشورها می توانند طی یک دوره بیست ساله نرخ رشد بیش از ۷ درصد داشته باشند. چرا چنین رشدی یک عدد نیست، بلکه یک پدیده است چون وقتی از نرخ های رشد بالای ۵ درصد برای یک دوره طولانی صحبت می شود، آشنایان به موضوع بلافاصله در ذهنشان مجموعه سیاست ها و خط مشی هایی تداعی می شود. سیاست های مربوط به جذب سرمایه گذاری خارجی، سیاست های مربوط به ارتباط با بازارهای جهانی، سیاست های در ارتباط با توسعه بخش خصوصی، بودجه متوازن، رشد کند نقدینگی و... مجموعه این ها در کنار هم یک بسته سیاست گذاری را تداعی می کند و نشان می دهد که سیاست گذاران درباره یک مجموعه تصمیم گیری کرده و آن را در یک عدد خلاصه کرده اند. پس این عدد بیانگر مجموعه ای از سیاست ها است. اینکه تحقق نرخ رشد ۸ درصد برای کشور ما ممکن و یا خیال پردازانه است یا نه بستگی به نگاه ما به امکان پذیری اتخاذ این سیاست ها دارد، وگرنه ظرفیت های کشور ما قطعاً اجازه نرخ رشد ۸ درصد را می دهد. خیلی ظرفیت های استفاده نشده در اقتصاد داریم که

گروهی از کارشناسان براین باورند که باید در انتظار تورم بالایی بود. شما چه ارزیابی در این زمینه دارید؟

ببیند همه آنانی که با اقتصاد آشنایند وقتی رشد نقدینگی ۲۵ تا ۳۰ درصد است احساس نگرانی می کنند. در شرایط حاضر که قیمت نفت خیلی افزایش یافته و این افزایش به سادگی روی رشد پایه پولی و حجم نقدینگی انعکاس می یابد نگرانی اقتصاددانان تشدید می شود. این جریان از سال ۱۳۸۳ با نرخ رشد نقدینگی آغاز شده، به تدریج سال به سال افزایش یافته و همچنان ادامه دارد. از نظر ما این شرایط مانند ارزیابی یک پزشک از وضعیت یک بیمار است. پزشک ابتدا دمای بدن بیمار را بررسی می کند. برای یک اقتصاددان رشد نقدینگی چنین حالتی دارد. با توجه به اینکه متوسط نرخ رشد نقدینگی در دنیا حدود ۱۲ درصد است، وقتی رشد نقدینگی یک کشور به حدود ۳۷ درصد می رسد حتماً جای نگرانی دارد.

درباره چهارم نرخ رشد ۸ درصدی برای کشور در نظر گرفته شد که همان زمان هم از سوی برخی کارشناسان با اما و اگر روبه رو شد. با این شرایط آیا می توان انتظار این نرخ رشد را داشت؟

نرخ رشد ۸ درصد برای اقتصاد ما از بابت یک آینده نگری بلندمدت با ملحوظ کردن سطح رفاه

می تواند نرخ رشد بالا را تضمین کند.

ابلاغیه ای که به تازگی از سوی مقام رهبری در مورد اصل ۴۴ صادر شد تا چه میزان در بهبود شرایط اقتصادی کشور موثر خواهد بود؟ می دانیم که برخی از کارشناسان در باره اجرایی شدن کار تردید دارند. مشکل در کجا است؟

اصل ۴۴ قانون اساسی دوکارکرد داشت:

اول، مواردی در این ماده ذکر شده است که بر اساس آن بخش هایی از فعالیت اقتصادی در اختیار دولت می ماند و بخش خصوصی نمی توانست در این حوزه ها وارد شود. در واقع این موارد به نوعی نشان دهنده فضایی است که قانون اساسی در آن

در کشورهای دیگر احزاب براساس برنامه هایی که ارائه می کنند از مردم رای می گیرند، اما در کشور ما رای گیری براساس ایده ها صورت می گیرد و برنامه ها جداگانه نوشته می شود

ملاک عمل قرار گیرد، بسیاری از سیاست های کشور باید اصلاح و هماهنگ شود. بنابراین سند به لحاظ حقوقی وضعیت را مشخص کرده است، یعنی از این پس باید بخش خصوصی در اقتصاد قدرت پیدا کند نه دولت.

این ابلاغیه علامت مناسبی برای بنگاه داری اقتصادی است. البته وقتی می توان به شکلی موثر این ابلاغیه را در عمل اجرا کرد که سیاست های اقتصادی کشور با الزامات آن هماهنگ شوند. همه می دانیم که بخش خصوصی تابع دستورات دولت نیست و اقتضائات رفتاری خود را دارد. بنابراین باید شرایط تضمین کننده سرمایه گذاری بخش خصوصی فراهم شود و این بخش بتواند روی سود و زیان حاصل از فعالیت، خلاقیت ها و قابلیت های خود حساب کند.

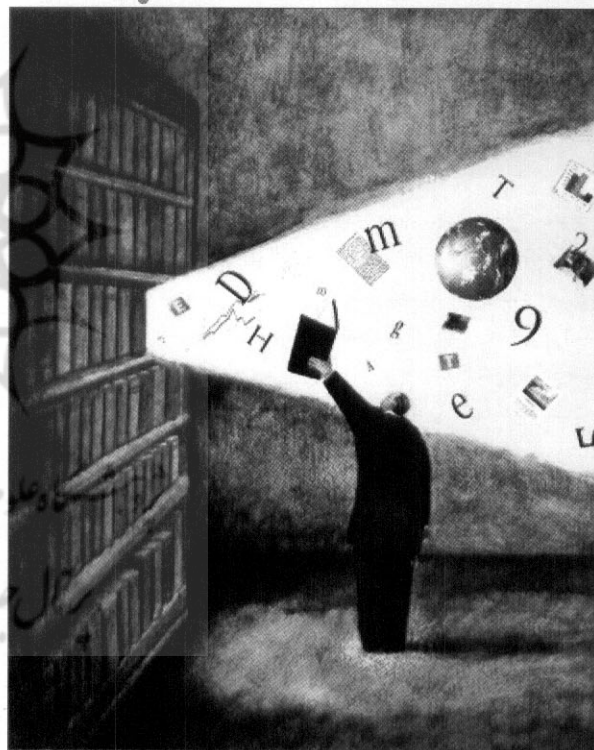
شما چقدر در این زمینه خوش بین هستید؟

خیلی سی خوش بین نیستم، ولی امیدوارم سیاست های ابلاغی پیش فرض های همراه را در نظر گرفته باشد. یعنی اگر مجمع تشخیص مصلحت نظام به دقت در موضوع پرداخته و مقام رهبری آن را ابلاغ کرده اند، اکنون نیز با تهیه اسناد مربوطه، محیط مناسب کسب و کار مورد ملاحظه قرار گیرد. در یک محیط نامناسب برای توسعه بخش خصوصی نمی توان مالکیت را یک باره به بخش خصوصی واگذار کرد. باید محیط اقتصادی متناسب با فعالیت بخش خصوصی باشد. بنیان این بحث نیز بر آزادسازی اقتصادی است و جلوگیری از دخالت های دولت است.

آیا مدلی برای این کار وجود دارد؟

به مدلی نیاز نیست. این بحث منطقی است. هر چه دولت در قیمت گذاری و تخصیص منابع بنگاه ها دخالت کند و هر چه شاخص های اصلی عملکرد بنگاه را خود مستقیما و بیرون از بنگاه تعیین کند قاعدتا بخش خصوصی انگیزه کمتری برای مشارکت در این فعالیت ها خواهد داشت. این نکته اصلی است. اگر دولت شبیه همین موارد که منع شده از برخی مداخلات منع شود در آن صورت بخش خصوصی می تواند مطمئن شود و در چارچوب پذیرش پیامدهای مترتب بر فعالیت های خود پذیرای ریسک سرمایه گذاری باشد. در غیر این صورت طبعاً بخش خصوصی استقبالی از موضوع نخواهد کرد. ●

نگرشی بود و نشانه اینکه اقتصاد، دولتی است. پیامدهای نگرشی آن عمیق تر و موثرتر از بخش حقوقی آن بود. تبیین هایی که در قالب بندهای الف، ب، ج به عمل آمد اولاً مشکل بخش حقوقی را حل کرد. به این معنی که اجازه داده شد که بخش خصوصی در مواردی که تا آن زمان امکان نداشت، فعالیت کند. همچنین تصریح و تبیین شد که دولت نباید در زمینه هایی اصلاً سرمایه گذاری کند و باید بخش خصوصی وارد کار شود. براین اساس اگر چارچوب سند ابلاغیه



با توجه به اینکه متوسط نرخ رشد نقدینگی در دنیا حدود ۱۲ درصد است، وقتی رشد نقدینگی يك کشور به حدود ۳۷ درصد می رسد حتما جای نگرانی دارد

تدوین گردید. فضایی که خواستار آن بود فعالیت های بخش خصوصی تا حد ممکن محدود شود. تصور می شد که یک دولت توانمند، خیرخواه و صالح وجود دارد و آن دولت تمام کارهای خوب را برای مردم انجام می دهد. بنابراین تنها حوزه های با اهمیت اندک و غیر مهم در اختیار بخش خصوصی قرار گرفت. به این ترتیب هر بحثی درباره انرژی، بانک، بیمه و ... بی ثمر بود چرا که قانون اساسی تکلیف راروشن کرده بود. از سوی دیگر کارکرد اصل ۴۴ بیشتر کارکردی